

مردم کارگر و زحمتکش و فاجعه‌ای که نسخه آن را سرمایه بین‌المللی پیچیده است

طرح هدفمند سازی پارانه‌ها با قانون حذف سوبسیدها، رسماً از تاریخ ۲۸ آذر ۸۹ به مرحله اجرا گذاشته شد. "طرح تحول اقتصادی" که بخشی از این طرح، بعداً هدفمند سازی پارانه‌ها نام گرفت و در مهر ماه سال ۸۷ به مجلس ارتجاع رفت، پس از یک سال بحث و جدل پیرامون عواقب تصویب و اجرای این طرح، در مهر ماه سال ۸۸ به تصویب مجلس رسید. به رغم تصویب این طرح، اما از آنجا که هم دولت و هم مجلس از عواقب اجرای آن و واکنش‌های اعتراضی مردم بیمناک بودند، زمان اجرای آن به ابتدای سال ۸۹ موکول گردید. در این جا نیز دویار و هر بار به مدت سه ماه، به همان دلایل پیشین اجرای قانون حذف سوبسیدها عقب افتاد و به اول مهر ماه سال جاری موکول شد.

تمام جناح‌ها و دسته بندی‌های حکومتی، به رغم آنکه ممکن بود بر سر تاریخ و یا شتاب اجرای این قانون اختلافاتی داشته باشند، اما همه با اجرائی شدن آن و آزاد سازی کامل قیمت‌ها موافق بوده‌اند. با این وجود همه آن‌ها از عواقب اجرای این قانون شدیداً نگران بوده و این نگرانی را نیز در پوشش عباراتی چون، شوک بزرگ اقتصادی، افزایش جهشی قیمت‌ها و نرخ تورم و دوران سخت ریاضت و امثال آن بر زبان آورده‌اند. رژیم جمهوری اسلامی خیلی خوب می‌دانست و می‌داند که اجرای این قانون معنایش چند برابر شدن قیمت‌ها، افزایش جهش و ارنرخ تورم، کاهش قدرت خرید مردم و تشدید بیش از پیش فشارهای اقتصادی و معشیتی بر گرده توده‌های مردم زحمتکش است، که می‌تواند طغیان‌ها و اعتراضات وسیع توده‌ای را در پی داشته باشد. همین وحشت و ترس که یک وحشت و ترس واقعی بوده است، حکومت را وا می‌داشت که احتیاط کند و اهداف خویش را آرام آرام پیش به برد. دولت احمدی نژاد نیز که در ابتدا بر اجرای هر چه سریع‌تر این قانون اصرار می‌ورزید، اما به زودی متوجه شد که نمی‌تواند بی‌گدار به آب بزند و برای اجرای این قانون باید زمینه سازی کند.

در صفحه ۲

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در صفحه ۷

تشدید کشمکش های درون حکومتی و تعمیق بحران سیاسی

طی چند هفته گذشته کشمکش های جناح های درون هیئت حاکمه ایران از زوایای مختلف بازتاب بیرونی یافته است. تضادهای حاکم بر جمهوری اسلامی، که طی یک سال و نیم گذشته عمدتاً در درگیری های میان مجلس و دولت تجلی می یافت، هم اکنون به صورت همزمان در چندین عرصه تشدید و گسترش یافته است.

تعمیق تضادهای میان دولت و مجلس، آشکار شدن درگیری های میان دولت و قوه قضائیه، تداوم کشمکش های باند احمدی نژاد با دارو دسته رفسنجانی و نیز تشدید اختلافات در درون خود هیئت دولت آن هم به صورت همزمان، از جمله نمودهای آشکار تعمیق بحران سیاسی حاکم بر

در صفحه ۳

قصابخانه‌ی آدمکشی جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی در یک بن‌بست گرفتار آمده است. این بن‌بست ناشی از این واقعیت است که در حالی که بحران‌های متعدد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رژیم را احاطه کرده‌اند، هیچ راه حلی برای غلبه بر این بحران‌ها و شکستن بن‌بست ندارد. تمام راه حل‌ها، تاکتیک‌ها و سیاست‌هایی که طبقه حاکم برای نجات رژیم به کار گرفت، همه با شکست روبرو شدند. وقتی که پروژه موسوم به اصلاح طلبی نیز با ورشکستگی به پایان رسید، دیگر آشکار بود که جمهوری اسلامی فقط با تشدید اختناق و سرکوب و تکیه‌ی همه جانبه بر سرنیزه می‌تواند موجودیت خود را حفظ کند. اما این روش، راه حلی بر هیچ‌یک از بحران‌های موجود نبود، بلکه بالعکس عاملی در تشدید و تعمیق آن‌ها گردید. تشدید و تعمیق بحران‌ها نیز معنای دیگری جز تشدید تضادها و رشد و گسترش دامنه‌ی نارضایتی و اعتراض نداشت. آنچه که در سال گذشته رخ داد، تجلی آشکار همین واقعیت بود. توده‌ی مردمی که به صحنه مبارزه آمدند، با راه حل خود برای غلبه بر بحران‌ها وارد عرصه کارزار شدند، اما تناسب قوا به آن‌ها امکان نداد با برداشتن مانع جمهوری اسلامی، جامعه را از بحران‌های موجود نجات دهند. لذا، بحران‌ها عمیق‌تر و نارضایتی

در صفحه ۴

معدنچیان کرمان و سوانح کار در ایران

در صفحه ۱۰

نقش خرافات و لمپنیسم در حاکمیت اسلامی و دلایل گسترش آن

بی‌شک شما نیز در سال‌های اخیر با موضوع گسترش خرافات برخورد داشته و به آن اندیشیده‌اید. موضوعی که حتا منجر به پیدایش بسیاری از مزاح‌ها حول و حوش احمدی‌نژاد و سایر دست‌اندرکاران دولت شده است. از پخش "چفیه آقا" در نمایشگاه کتاب گرفته تا "هاله‌ی نور" در مجمع عمومی سازمان ملل، اگرچه برای بسیاری از توده‌ها بهانه‌ای برای مزاح و تمسخر حاکمیت گشته اما جدا از آن،

واقعیت این است که تبلیغ خرافات و فرهنگ لمپنیسم از سوی حاکمیت اسلامی نه اتفاقی و نه از روی بلاهت که درست برعکس برخاسته از تعقل حاکمیت است، حکومتی که در شرایط بحرانی کنونی، بقای خود را بیش از گذشته در گسترش آن‌ها می‌بیند.

یکی از جدیدترین نمونه‌های ترویج خرافات سخنان "اسماعیل نجار" استاندار کرمان است که

در صفحه ۵

مردم کارگر و زحمتکش و فاجعه‌ای که نسخه آن را سرمایه بین‌المللی پیچیده است

دستگاه دولتی که از همان آغاز موج وسیعی از تبلیغ و عوام فریبی پیرامون فوائد اجرای این قانون را در پیش گرفته بود، همراه با مشت‌و‌عده تو خالی، مبالغی را به عنوان یارانه نقدی به حساب برخی از اقشار مردم ریخت. احمدی نژاد قول داد که به زودی مبلغ یارانه نقدی به دو برابر افزایش خواهد یافت و به دنبال آن دولت بی آنکه زمان دقیق اجرای رسمی قانون حذف سوبسیدها را اعلام کند، اما کم و بیش مشغول پیاده کردن آن شد. ابتدا قیمت برق را در چند استان، البته نه بطور همزمان افزایش داد تا بدین وسیله هم از روحیات و زمینه‌های اعتراضی مردم یک ارزیابی بدست آورد و هم بطور خزنده طرح خود را پیش برده باشد. این شیوه پیشبرد سیاست حذف سوبسیدها نیز کاملاً بیانگر این بود که دولت کماکان از واکنش مردم در قبال اجرای قانون حذف سوبسیدها وحشت دارد و می‌خواهد آن را آرام آرام جا بیاندازد. حرف‌های احمدی نژاد در اواخر شهریور سال جاری که گفت "اجرای این طرح از مدت‌ها پیش شروع شده اما روز دقیق اجرای نهایی طرح را اعلام نمی‌کنیم" و صحبت وی هنگامی که زمان دقیق اجرای رسمی قانون را اعلام کرد، در این باره که تدابیری اندیشیده شده و کارهایی انجام شده است که این طرح "با کمترین تنش" در زندگی مردم اجرا شود، تماماً بیانگر همین واقعیت می‌باشند. عده‌ها و تلاش‌های عوام فریبانه اما به تنهایی نمی‌توانست خطر بالقوه‌ای که کل رژیم را تهدید می‌کرد، مرتفع سازد. از این رو دولت علاوه بر وعده‌ها و عوام فریبی‌ها و حزم و احتیاط در اجرای قانون حذف سوبسیدها، نیروی سرکوب مستقیم خود را نیز در مقیاس وسیعی به میدان کشید. نیروهای رنگارنگ سرکوب رژیم بارها به خیابان‌ها و مراکز پر جمعیت شهر سرازیر شدند و به مانورهای نظامی دست زدند تا رژیم هم درجه آمادگی نیروهای سرکوب خود را بیازماید و هم در دل مردم رعب و هراس ایجاد کند. همزمان با این رویدادها، جو اختناق و سرکوب در جامعه نیز بیش از پیش تشدید می‌گردد و موجی از بازداشت‌های گسترده، محاکمات و مجازات‌های سنگین و زندان و اعدام به راه می‌افتد. دولت به صراحت بیان می‌کند که هرگونه مخالفت با اجرای این قانون و مقاومت در برابر آن را به شدت سرکوب خواهد کرد و آنچنان فضایی ایجاد می‌کند که حتا رقبای درون جناحی جریان مسلط، امثال احمد توکلی هم که زمانی پیرامون شوک تراپی و عواقب اجرای این طرح و نرخ تورم ۶۰ درصدی هشدار می‌دادند، یک سره خفه خون گرفتند! بر بستر این شرایط بود که احمدی نژاد به خود جرأت داد زمان دقیق اجرای حذف سوبسیدها را اعلام کند. شرایطی که یک طرف آن تبلیغات کرکنده حول و حوش یارانه‌های نقدی، وعده‌های دروغ و قلابی، عوام فریبی، دادن امیدهای واهی و شارلاتانیسم، و طرف دیگر آن سرکوب و خفقان بیشتر، ارباب و زندان و اعدام و میلیتاریسم بیشتر بود. اکنون نیز دولت احمدی نژاد در اساس با تکیه بر همین

دو مؤلفه است که می‌خواهد اجرای این قانون را بر مردم تحمیل کند! احمدی نژاد بلاوقته تبلیغ می‌کرد و وعده می‌داد که با اجرای قانون هدفمند سازی یارانه‌ها، وضعیت معیشتی مردم بهبود خواهد یافت، که مردم متضرر نمی‌شوند و لازم نیست از اجرای این قانون نگران باشند. اما ببینیم بلافاصله بعد از اعلام رسمی اجرای قانون حذف سوبسیدها، چه بر سر قیمت‌ها آمد و اکثریت عظیم مردم زحمتکش با چه مشکلاتی روبرو گشته‌اند. با اجرای قانون حذف سوبسیدها آطور که انتظار می‌رفت و همگان شاهد بودیم، بلافاصله قیمت‌ها یک افزایش جهشی را آغاز کرد. مطابق این قانون قیمت تمام انواع حامل‌های انرژی از بنزین گرفته تا گاز و نفت سفید، نفت کوره، گازوئیل و برق از ۳ تا ۲۰ برابر و گاه بیشتر افزایش یافت. یک لیتر بنزین از ۱۵۰ تومان به ۴۰۰ تومان (قیمت سهمیه‌ای) و ۷۰۰ تومان (قیمت آزاد) افزایش یافت. بنزین سوپر به لیتری ۸۰۰ تومان رسید. هر متر مکعب گاز خودرو (سی ان جی) از ۴۰ تومان به ۳۰۰ تومان رسید یعنی ۵/۷ برابر شد. گازوئیل از لیتری ۱۶ تا ۱۷ تومان به ۱۵۰ تومان (قیمت سهمیه‌ای) افزایش یافت یعنی ۹ برابر شد و قیمت آزاد آن ۳۵۰ تومان تعیین شده یعنی ۲۱ برابر شده است! قیمت هر کیلو وات ساعت برق خانگی از ۷/۵ تومان به ۲۷ تومان افزایش یافته و حدوداً ۳ برابر شده است که با افزایش میزان مصرف، قیمت آن نیز افزوده می‌شود و تا ۲۱۰ تومان می‌رسد! قیمت گاز خانگی ۴ برابر شده است، قیمت آب نیز دو تا ۳ برابر افزایش یافته است و هر متر مکعب آب شیرین در منازل مسکونی ۲۵ تومان، برای بخش‌های صنعت و کشاورزی به ترتیب ۴۱۲ و ۴۰۰ تومان تعیین شده است. قیمت آرد از کیلویی ۷/۵ تومان به ۳۰۰ تومان افزایش یافته و ۴۰ برابر شده، که به دنبال آن قیمت انواع نان نیز چند برابر افزایش یافته است. نان لواش ۳۰ تا ۳۵ تومانی به ۲۰۰ تومان رسیده است. نان سنگک ۱۵۰ تومانی، شده ۴۰۰ تومان، تافتون ۲۰۰ تومان و قیمت نان بربری که پیش از این حدود ۱۲۰ تا ۱۵۰ تومان بود به ۳۵۰ تومان افزایش یافته است. این شمائی کلی از افزایش قیمت چند قلم کالا در فرای اجرای رسمی قانون حذف سوبسیدهاست. با افزایش جهش وار و چند برابر شدن قیمت این کالاها که قطعاً به نسبت‌های مختلفی به سایر کالاها و خدمات نیز سرایت خواهد نمود، در همین نخستین گام اجرای قانون حذف سوبسیدها، به روشنی می‌توان اثرات بسیار مخرب و زیانبار اجرای این قانون بر سطح زندگی و معیشت توده‌های مردم زحمتکش را مشاهده کرد! دولت که خود قیمت حامل‌های انرژی و آب و آرد را رسماً افزایش داد، به منظور عوام‌فریبی و باز داشتن مردم از اعتراضات توده‌ای، افزایش قیمت سایر کالاها و خدمات را ظاهراً منع کرد! اما بدیهی بود که این تلاش‌ها و ظاهر

سازی‌ها، نمی‌تواند روند افزایش قیمت سایر کالاها را سد کند و علی‌رغم منع دولتی، بلافاصله قیمت کرایه‌های بین شهری، حمل مسافر و بار و غیره به دو برابر و گاه بیشتر افزایش یافت و دولت نیز رسماً تا ۲۰ درصد افزایش کرایه‌ها را مجاز شمرد!

صرف نظر از پیشینه عوام فریبی‌ها و دروغ پردازی‌های احمدی نژاد در مورد فوائد اجرای این قانون و صرف نظر از این موضوع که اعلام رسمی اجرای قانون با اعزام گسترده نیروهای سرکوب و استقرار آن‌ها در میادین و خیابان‌ها و در محل پمپ بنزین‌ها و جلوی بانک‌ها و فروشگاه‌های بزرگ همراه بوده است، اما روش تدریجی و گام به گامی را که دولت پیش از اجرای رسمی این قانون، برای جلوگیری از انفجار نارضایتی و واکنش اعتراضی مردم پیشه کرده بود، در بعد از اعلام اجرای رسمی قانون حذف سوبسیدها نیز به نحوی ادامه داده و یا سعی کرده است ادامه دهد که در همین رابطه البته ترفندهائی را نیز به کار بسته است.

برای نمونه می‌توان به روش برخورد دولت با مساله افزایش قیمت برق و نحوه محاسبه آن در دو ماه اول اشاره نمود. در این رابطه وزیر نیرو اعلام کرد که بهای برق مصرفی در دو ماه اول، فقط یک روز به قیمت‌های جدید و ۵۹ روز دیگر به قیمت‌های قدیم محاسبه می‌شود و نخستین صورت حساب دو ماهه برق با نرخ‌های جدید در تاریخ ۲۸ بهمن ماه صادر می‌شود که اوائل اسفند به دست مردم می‌رسد! با در مورد بنزین که گفته شد یک ماه بنزین اضافه داده می‌شود و به افرادی که در شبکه حمل و نقل بیرون شهری از گازوئیل استفاده می‌کنند، سوخت به آن‌ها به مدت ۱۰ روز به قیمت‌های قبلی داده می‌شود.

نمونه دیگر وعده‌های دولت در زمینه تهیه سوخت صنایع و کارخانجات است. دولت چنین اعلام کرده است که روزانه ۳۹ میلیون لیتر گازوئیل با قیمت ۱۵۰ تومان، در بخش صنایع کشاورزی توزیع می‌کند. معاون وزیر صنایع چنین وعده داده است که نیمی از مصرف گازوئیل واحدهای صنعتی و معدنی به قیمت ۱۵۰ تومان عرضه خواهد شد و مابقی را باید با قیمت ۳۵۰ تومان توسط شرکت‌های پخش فرآورده‌های نفتی تهیه کنند.

مورد دیگر نان است که احمدی نژاد اعلام کرد به هر نفر مبلغ ۴ هزار تومان به ازای هر ماه یارانه داده می‌شود. این اقدام نیز مانند سایر اقدامات دولت، صرفاً برای جلوگیری از اعتراضات و انفجار خشم و نارضایتی مردم، اقدامی عوام فریبانه و شیدانه است و در بهترین حالت یک مسکن موقتی بیشتر نیست. چرا که اگر خوب به مساله توجه کنیم می‌بینیم که این مبلغ ۴ هزار تومان، در برابر آن مبلغی که بابت افزایش قیمت، نه افزایش قیمت تمام کالاها و خدمات، بلکه تنها بابت افزایش قیمت نان از مردم می‌گیرند، بسیار اندک است و حتا به یک سوم آن هم نمی‌رسد.

بیانید فرض کنیم که یک خانوار زحمتکش ۴ نفره، روزانه به طور متوسط ۸ عدد و در ماه ۲۴ عدد نان سنگک مصرف کند. قیمت یک عدد نان سنگک پیش از اجرای قانون حذف سوبسیدها حدود ۱۵۰ تومان بود. بر این پایه، هزینه نان این

تشدید کشمکش های درون حکومتی و تعمیق بحران سیاسی

شکل و نحوه این برکناری، طرح تکراری محاکمه پسر رهسنجانی از طرف قوه قضائیه و باند احمدی نژاد، از جمله درگیری های موجود در درون هیئت حاکمه ایران طی هفته های اخیر بوده است. علاوه بر اینها، برکناری محمد علی رامین، معاون مطبوعاتی وزارت فرهنگ، برکناری معاون پارلمانی وزارت ارشاد، برکناری مهرداد بنزیباش از ریاست سازمان ملی جوانان کشور و نیز شایعات مربوط به برکناری حیدر مصلحی وزیر اطلاعات، مرضیه دستجردی وزیر بهداشت و درمان و صادق محصولی وزیر رفاه و تامین اجتماعی جمهوری اسلامی، بیانگر این حقیقت است که کابینه احمدی نژاد نیز در درون خود، با بحران و کشمکش های عیدیه ای مواجه است.

از میان مجموعه کشمکش های درونی باندهای حاکم بر ایران، تضاد میان دولت و مجلس ارتجاع، از جمله تضادهایی است که پس از انتخابات ۲۲ خرداد به صورت لاینحل گریبان رژیم جمهوری اسلامی را گرفته است. این کشمکش ها، اگرچه در دوره های گذشته نیز میان دو ارگان قانون گذاری و اجرایی کم و بیش آشکار می شد، اما در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد، به ویژه بعد از انتخابات فرمایشی ۲۲ خرداد ۸۸، ابعاد گسترده ای به خود گرفته است. انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری ایران، که در واقع از طرف خامنه ای و مجموعه قدرت فائقه نظام، برای انتصاب دوباره احمدی نژاد سازماندهی شده بود، بهانه ای شد تا توده های جان به لب رسیده مردم ایران علیه حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی به اعتراضات وسیع خیابانی روی آورند. مبارزات وسیع جوانان و توده های خشمگین مردم ایران، طی هفته ها و ماه های متمادی، رژیم سیاسی حاکم بر ایران را با یک بحران سیاسی ژرف مواجه ساخت.

بحران سیاسی موجود که نتیجه حضور خیابانی و مبارزات میلیونی توده های مردم ایران از فردای انتخابات کذائی ۲۲ خرداد بود، در تداوم خود، به صورت بحران حکومتی در کل هیئت حاکمه تجلی یافت. انعکاس بحران فوق، که عمدتاً در کشمکش های میان قوای مقننه و مجریه تجلی می یافت، ضرورت هر چه بیشتر تمرکز قدرت در نهاد اجرایی کشور را به امر مسلم هیئت حاکمه ایران مبدل ساخت.

خامنه ای و جناح مسلط جمهوری اسلامی برای حل بحران سیاسی و برون رفت از این بحران، بیش از هر زمان دیگر به یکه تازی، سرکوب عریان و کشتار وحشیانه توده های مردم روی آوردند. از آنجا که طبقه حاکم برای حل بحران به تمرکز هرچه بیشتر قدرت در دست نهاد اجرایی نیاز دارد، لذا، نخستین نمود بیرونی بحران فوق، در دعوای میان مجلس و دولت آشکار شد.

با لاینحل ماندن بحران سیاسی موجود، نه تنها کشمکش های میان دولت احمدی نژاد و مجلس ابعاد وسیعتری به خود گرفت بلکه، با گذشت زمان و تداوم بحران قدرت، قوه قضائیه نیز به عنوان رکن سوم نظام مستبد حاکم بر ایران، درگیر کشمکش ها و دعوای درونی جمهوری اسلامی شده است. در واقع، کشمکش های میان مجلس و دولت، که هر از گاهی بر سر موضوعات مختلف، تشدید و به

درگیری های لفظی میان روسای دو قوه و نیز به کشمکش های نمایندگان مخالف و موافق احمدی نژاد منجر می گردیده، ریشه در همین بحران سیاسی و بحران قدرتی دارد که هم اکنون تمام تار و پود نظام جمهوری اسلامی را فرا گرفته است. ضرورت تمرکز قدرت در دولت به عنوان نهاد اجرایی و سرکوبگر رژیم حاکم بر ایران، اگر از همان قدم های اولیه به مقابله با اعتبار و قدرت نداشته مجلس ارتجاع برخاست، در تداوم خود، رکن سوم جمهوری اسلامی، یعنی قوه قضائیه را نیز به چالش گرفت.

تهاجم گسترده احمدی نژاد و نیروهای پیرامونی اش به صادق لاریجانی و دستگاه قضایی تحت امرش، نمود دیگری از تعمیق بحران در درون حکومت است که هم اینک، از دایره کشمکش های موجود میان دولت و مجلس فراتر رفته و در میان دولت و قوه قضائیه نیز بازتاب غلنی یافته است.

احمدی نژاد و دارو دسته اش، که از ماه ها پیش، به بهانه عدم محاکمه "سران فتنه"، رئیس قوه قضائیه را مورد تهاجم گرفته بودند، هم اینک با واکنش تند دستگاه قضائی روبرو شده اند.

رئیس قوه قضائیه، دادستان تهران و دادستان کل جمهوری اسلامی، در آغاز روند تهاجمات سازمان یافته باند احمدی نژاد، صرفاً به موعظه و نصیحت کردن منتقدین دولتی خود بسنده کردند. اما، ادامه تهاجمات طرفداران دولت به صادق لاریجانی و دستگاه تحت امرش، سران قوه قضایی را بر آن داشت تا در اقدامی تهدید آمیز و پیشگیرانه، خبر تشکیل پرونده فساد مالی محمد رضا رحیمی معاون اول احمدی نژاد را رسانه ای کنند.

به گزارش سایت خبر آنلاین (متعلق به علی لاریجانی) سخنگوی قوه قضائیه روز ۲۹ آذر در نشست خبری خود اعلام کرد: رحیمی به خاطر پرونده فساد مالی که در حال حاضر در دست تحقیق و بررسی است به قوه قضائیه فرا خوانده شده است. محسنی اژه ای گفت: در حال حاضر پرونده تشکیل شده و بنا بر محتویات پرونده و اظهارات شاهد، به زودی در مورد ایشان تصمیم گیری می شود.*

دعوی میان دولت و قوه قضائیه، که هم اینک بر سر پرونده اختلاس معاون اول احمدی نژاد رسانه ای شده است، نه تنها تشدید تضاد و درگیری باندهای درونی رژیم را آشکارتر کرده است، بلکه نشانه ژرف تر شدن بحران سیاسی حاکم بر نظام فاسد جمهوری اسلامی نیز هست.

واکنش دستگاه قضائی به دارو دسته احمدی نژاد و رو کردن دوباره پرونده فساد مالی معروف به "حلقه فاطمی"، پیش از آنکه اقدامی جدی از طرف سران قوه قضائیه علیه اختلاس و فساد مالی میلیاردی تومانی معاون اول احمدی نژاد و محاکمه او باشد، می بایست به عنوان یک حرکت تلافی جویانه و بازدارنده در مقابل تهاجمات رو به تزاید دارو دسته احمدی نژاد به دستگاه قضایی ارزیابی گردد.

در واقع، صادق لاریجانی و محسنی اژه ای دادستان کل رژیم و سخنگوی قوه قضائیه، با این واکنش خود خواسته اند به احمدی نژاد و دارو دسته اش بفهمانند، گرچه بحران سیاسی حاکم بر نظام

جمهوری اسلامی، تمرکز قدرت در نهاد اجرایی کشور را به یک امر ضروری برای هیئت حاکمه این نظام تبدیل کرده است، اما، این بدان معنا نیست که دولت و هوادارانش پا را از گلیم خود فراتر گذاشته و بخواهند دستگاه قضایی منصوب و تحت امر رهبری را به چالش بگیرند.

اما، همان طور که یادآور شدیم، دعوای موجود، چه دعوای میان دولت و مجلس و چه کشمکش های کنونی میان دولت و دستگاه قضائیه، نمودهایی از بحران سیاسی موجود است که کل نظام ارتجاعی حاکم بر ایران را فرا گرفته است. چنانکه دیدیم، طرح غلنی پرونده فساد مالی معاون اول احمدی نژاد، به سرعت از دایره دعوی میان این دو قوه خارج و به مجلس ارتجاع نیز کشیده شد.

در دعوی میان دولت و دستگاه قضایی رژیم، نمایندگان منتقد دولت نیز از فرصت به وجود آمده استفاده کرده و با طرح موضوع تحقیق و تفحص از دیوان محاسبات در دوره تحت امر رحیمی، دولت احمدی نژاد را به چالش گرفتند. جدال و قشون کشی بر سر پرونده فساد مالی محمد رضا رحیمی، یک بار دیگر در مجلس ارتجاع در گرفت. این جدال، اگر چه با ۱۰۴ رای مخالف، ۹۴ رای موافق و ۸ رای ممتنع، در نهایت به نفع دولت و معاون اول احمدی نژاد پایان یافت، اما، با تداوم بحران سیاسی حاکم بر جمهوری اسلامی، این کشمکش ها را پایانی نیست.

آنچه مسلم است خود دولت احمدی نژاد نیز از بحران سیاسی موجود در امان نخواهد بود. به عبارت دیگر، با تعمیق بحران موجود، تشدید تضاد و کشمکش های باندهای تشکیل دهنده هیئت حاکمه ایران، عملاً در درون هیئت دولت نیز تجلی بیشتری خواهد یافت. برکناری خفت بار منوچهر متکی و برکناری سه معاون وزیر در طول یک هفته و نیز خبرهای مربوط به اخراج سه وزیر دیگر کابینه در روزهای آتی، انعکاسی از رسوخ بحران موجود در درون کابینه احمدی نژاد است.

به رغم اینکه بحران سیاسی حاکم بر جمهوری اسلامی، خامنه ای و هیئت حاکمه ایران را بر آن داشته تا روند تمرکز قدرت در دولت احمدی نژاد و مجموعه دستگاه اجرایی کشور را همچنان ادامه دهند، اما پیشبرد این سیاست، عملاً درگیری میان دولت و دیگر ارگان های اصلی تشکیل دهنده جمهوری اسلامی را تشدید و در نتیجه کل نظام، از جمله خود هیئت دولت نیز با تعمیق بحران و چالش های درونی باز هم بیشتری مواجه خواهد شد.

* اتهامات مالی محمد رضا رحیمی، مربوط به یک پرونده فساد مالی ست که به "حلقه فاطمی" معروف است. "حلقه فاطمی" پرونده فساد مالی میلیاردی تومانی ست که معاون اول احمدی نژاد در راس این گروه دارد. این پرونده در فروردین ماه ۸۸ توسط الیاس نادان، یکی از نمایندگان اصول گرای مجلس افشاء و رسانه ای شد. اعضای گروه "حلقه فاطمی" به جز رحیمی که معاون اول احمدی نژاد است همگی دستگیر شده اند.

در همین رابطه، صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی نیز در ابتدای آذر ماه گذشته اعلام کرد: پنجاه تن از متهمان پرونده اختلاس در بیمه [حلقه فاطمی] به زودی دادگاهی می شوند. او بدون اینکه از کسی نام ببرد تاکید کرد: پشت این پرونده افراد مهمی حضور دارند.

قصابخانه‌ی آدمکشی جمهوری اسلامی

گسترده‌تر شد. رژیم اما راه دیگری جز تشدید هر چه بیش‌تر اختناق، سرکوب، زندان و کشتار نداشت و مادام که جمهوری اسلامی به حیات خود ادامه دهد، پایانی بر این ماجرا نخواهد بود. اختناق، سرکوب و وحشی‌گری حکومت، هر روز با ابعادی گسترده‌تر بروز خواهد کرد. اگر به وقایع همین چند روز اخیر نظری بیافکنیم، با این واقعیت وحشتناک روبرو هستیم که جمهوری اسلامی، به تمام معنا یک قصابخانه‌ی آدمکشی در ایران دایر کرده است. کمتر روزی است که خبر اعدام گروهی از مردم در مطبوعات رژیم منتشر نشود. در مدتی کمتر از دو هفته، ۲۸ نفر که اسامی آن‌ها رسماً در روزنامه‌ها اعلام شده است، اعدام شدند. در همین فاصله، دستگاه قضایی رژیم خبر از محکوم شدن ده‌ها تن دیگر به اعدام داده است. در طول این دو هفته، بیش‌ترین تعداد اعدام در بلوچستان انجام گرفته است و از مجموع ۱۵ نفری که اعدام شدند، ۱۱ نفر آن‌ها زندانیان سیاسی بودند. روز ۲۹ آذر ماه، روابط عمومی دادگستری سیستان و بلوچستان با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد: "در ادامه مبارزه بی‌امان با عوامل شرارت و ناامنی و در راستای تأمین امنیت پایدار، ۱۱ نفر از وابستگان به گروهک تروریستی جندالله که در ماه‌های اخیر دستگیر شده بودند، به اتهام افساد فی الارض، محاربه با خدا و رسول و مقابله با نظام به اعدام محکوم شدند و حکم اعدام به مرحله اجرا درآمد. تمام معضومان از هواداران گروهک تروریستی بوده‌اند."

این آدمکشی وحشیانه و جنایت‌کارانه‌ی رژیم در حالی انجام گرفت که حتا طبق اطلاعیه بی‌دنگانه اسلامی، هیچ یک از اعدام‌شدگان ارتباطی با بمب‌گذاری‌های انتحاری گروه اسلام‌گرای جندالله نداشتند و از مدت‌ها پیش در زندان به سر می‌بردند. در این اطلاعیه، لااقل برای ۷ نفر از اعدام‌شدگان حتا یک مورد اتهام هم مشخص نشده است و فقط گفته شده است، هواداری از گروه جندالله، که این هم می‌تواند واقعیت نداشته باشد و هم چون مردم سراسر ایران، جرم‌شان صرفاً مخالفت با رژیم و سیاست‌های ارتجاعی آن باشد. این نشان می‌دهد که هدف جمهوری اسلامی از این کشتار فجیع، ایجاد جو رعب و وحشت، به منظور آرام کردن اوضاع و مهار اعتراضات مردم است که نارضایتی شدید آن‌ها برخاسته از وضعیت به غایت وخیم مادی و معیشتی، تبعیض و ستم‌گری‌های متعدد دولتی‌ست.

جمهوری اسلامی در طول متجاوز از سه دهه استقرار خود در ایران، جز تشدید فقر، بیکاری، گرسنگی، تبعیض ملی و مذهبی ارمغانی برای توده‌های زحمتکش بلوچستان نداشته است. این رژیم حتا یک گام بسیار کوچک هم برای بهبود وضعیت مادی و معیشتی این مردم برنداشته است. بلوچستان، از نظر اقتصادی - اجتماعی، عقب‌مانده‌ترین منطقه در سراسر ایران است. این عقب‌ماندگی تا به آن‌جاست که پس از گذشت ده‌ها سال از استقرار سرمایه‌داری در ایران، هنوز بقایای مناسبات قبیله‌ای در این منطقه به حیات خود ادامه می‌دهند. نتیجه‌ی عقب‌ماندگی اقتصادی، فقر، گرسنگی و بیکاری در ابعادی

گسترده است.

منابع رسمی دولتی، نرخ بیکاری را در این منطقه تا ۳۰ درصد هم برآورد می‌کنند. در واقعیت اما این رقم از ۵۰ درصد هم متجاوز است. وضعیت بهداشتی و درمانی در این منطقه وخیم‌تر از آن است که نیاز به گفتن داشته باشد. بخش بزرگی از جمعیت منطقه بلوچستان ایران، بی‌سوادند. جدیدترین آمار دولتی نرخ بی‌سوادی را ۲۵ درصد اعلام کرده است. عجیب نیست که در منطقه‌ای فرو رفته در اعماق فقر، بیکاری و گرسنگی، جمعیتی وسیع، معتاد به مواد مخدر باشند. یا گروهی از این مردم بیکار و فقیر، در ازای دستمزدی ناچیز به خدمت باندهای مواد مخدر درآیند. در منطقه بلوچستان، بخش بزرگی از مردم مناطق مرزی تنها از طریق خرید و فروش اجناس در دو سوی مرز زندگی خود را می‌گذرانند. مسبب این وضع در بلوچستان، خود جمهوری اسلامی‌ست که کم‌ترین گامی در جهت بهبود شرایط زندگی مردم این منطقه برنداشته است. اما فجایع جمهوری اسلامی در همین حد خلاصه نمی‌شود. فشارهای سیاسی و اختناق که مردم سراسر ایران با آن روبرو هستند، در منطقه‌ی بلوچستان ابعاد وسیع‌تری دارد. به جرم سنی مذهب بودن با تبعیض و فشار دینی روبرو هستند. به جرم بلوچ بودن با تبعیض و ستم ملی روبرو هستند. طبیعی‌ست که تحت چنین شرایطی، مردم بلوچستان که زیر فشارهای متعدد و کمرشکن اقتصادی و مادی، سیاسی، فرهنگی و غیره قرار دارند، مخالف جمهوری اسلامی باشند. این هم پوشیده نیست که گروه‌های مرتجع از قماش جندالله نیز که محصول سیاست‌های جمهوری اسلامی در بلوچستان هستند، می‌کشند از این نارضایتی مردم بلوچ در خدمت اهداف ارتجاعی خود بهره بگیرند. اما س و اساس معضلات مردم بلوچستان، سیاست‌های جمهوری اسلامی‌ست. جمهوری اسلامی در واقعیت امر، گروه جندالله را که در ماهیت خود چیزی متفاوت با رژیم نیست و جز تشدید فشار و سرکوب بر مردم زحمتکش و فقیر بلوچستان ارمغانی نداشته، صرفاً دستاویز و بهانه تشدید سرکوب برای ایجاد جو رعب و وحشت قرار داده است. مگر اعدام‌هایی که روزمره در سراسر ایران انجام می‌گیرد، نتیجه‌ی عملیات انتحاری جندالله می‌باشد؟ روشن است که نه! این یک سیاست و تاکتیک عمومی رژیم در سراسر ایران است که با توسل به آن تلاش می‌کند با ایجاد جو رعب و وحشت موقعیت منزلزل خود را حفظ کند. اما اعدام‌نه می‌تواند معضلات رژیم را در بلوچستان حل کند، نه راه حلی بر بحران در بلوچستان است و نه تاکتیکی برای نجات رژیم. اگر رژیم هزاران تن دیگر را در بلوچستان اعدام کند، تغییری در اوضاع رخ نخواهد داد. راه حل معضلات مردم بلوچستان، اقدامات همه‌جانبه برای بهبود وضعیت رفاهی آن‌ها، آزادی‌های سیاسی و برداشته شدن فشار و تبعیض مذهبی، برانداختن تبعیض و ستم ملی از طریق یک خودمختاری وسیع منطقه‌ای‌ست. جمهوری اسلامی نتوانسته و نمی‌تواند حتا یکی از این موارد را در بلوچستان عملی کند. چنین اقداماتی در ذات این رژیم ارتجاعی نیست. از

همین روست که برای تحقق به اصطلاح امنیت‌اش در بلوچستان، تنها یک حربه دارد و آن هم تشدید سرکوب، اعدام و کشتار است. این حربه نیز به قدر کافی در طول ۳۲ سال گذشته ناکارایی خود را نشان داده و امروزه بیش از هر زمان دیگر شکست خورده و بی‌ثمر است. روی آوری روزافزون رژیم به اعدام، بیانگر شکست و بن‌بست رژیم در بلوچستان به تنهایی نیست، این معضل رژیم در سراسر ایران است. همین مسئله در کردستان هم وجود دارد. سالهاست که مردم را در این منطقه سرکوب و کشتار کرده است، اما کم‌ترین مسئله‌ای را نتوانسته حل کند و نخواهد کرد. لذا چاره‌ای ندارد جز این که سراسر کردستان را میلیتاریزه کند، اختناق را تشدید و پی در پی مردم را به جرم بودن اعدام نماید. صدور حکم اعدام برای حبیب‌الله لطیفی، دانشجوی کرد که اعتراضات وسیع بین‌المللی را در پی داشت، نشانه چیز دیگری جز عجز، ناتوانی و بن‌بست رژیم نیست. انتشار این خبر که زانیا و لقمان مرادی را به اعدام محکوم کرده است، این هم معضلی را در کردستان حل نخواهد کرد. رژیم در همه جا با بن‌بست روبروست و در سراسر ایران با افزایش روزافزون اعدام‌ها، فقط بن‌بست‌ها و شکست خود را آشکار می‌سازد. اعدام علی صارمی، زندانی سیاسی دهه ۶۰ که در مراسم یادبود جان‌باختگان سال ۶۷، در سال ۸۶ دستگیر شده بود، به اتهام هواداری از مجاهدین چپ‌ی‌زی جز رسوایی بیش‌تر عاید رژیم نکرد. هم‌زمان اعلام شد که فردی به نام علی اکبر سیادت به اتهام جاسوسی برای اسرائیل اعدام شده است. جمهوری اسلامی اما علاوه بر زندانیان سیاسی، در این فاصله‌ی دو هفته، بر تعداد اعدامیان غیر سیاسی نیز افزوده است. ۷ دی ماه ۸ نفر در قم اعدام شدند. دو روز قبل از آن، ۳ نفر در اهواز، ۱۱ دی ۴ نفر در بلوچستان اعدام شدند. اتهام اغلب این اعدامیان قاچاق مواد مخدر اعلام گردید.

جمهوری اسلامی تا به امروز هزاران تن را در ایران به اتهام قاچاق مواد مخدر اعدام کرده است. اما نه از اعتیاد مردم به مواد مخدر کاسته شد و نه از تعداد کسانی که به اتهام قاچاق مواد مخدر دستگیر می‌شوند. دلیل آن هم روشن است. معضل اعتیاد به مواد مخدر و قاچاق آن، یک معضل اجتماعی‌ست. ریشه این مسئله در فقر، بیکاری، فشارهای متعدد و محرومیت‌های اجتماعی، فساد دستگاه دولتی، و ثروت‌اندوزی جامعه سرمایه‌داری به قیمت نابودی انسان‌هاست. سیاست‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی منجر به گسترش فقر و بیکاری در سراسر جامعه شده است. میلیون‌ها تن از مردم ایران مطلقاً فقیرند. رقمی متجاوز از ۵ میلیون تن از مردم ایران بیکارند. عموم توده‌های زحمتکش در معرض فشارهای مادی و معنوی قرار دارند. تحت چنین شرایطی روی آوری میلیون‌ها تن از مردم ایران به ویژه جوانان به مواد مخدر، اتفاق خارق‌العاده و غیر منتظره‌ای نیست. در این اوضاع، بازار سودآور و پر رونقی برای باندهای تبهکار قاچاق مواد مخدر ایجاد شده است که یک پای آن‌ها در درون دستگاه دولتی، به ویژه نیروهای نظامی، پلیسی، امنیتی و قضایی‌ست. هرگز ممکن نیست، بدون همکاری این دستگاه دولتی با سران

نقش خرافات و لمپنیسم در حاکمیت اسلامی و دلایل گسترش آن

پس از زلزله‌ی اخیر در استان که منجر به کشته و مجروح شدن ده‌ها نفر گردید، عنوان شد. وی مدعی گردید که نصب عکس احمدی‌نژاد بر دیوار یکی از منازل مانع از ریزش آن دیوار در جریان زلزله گردیده است. وی گفت: "مردم منطقه زلزله‌زده از ایمان و اعتقاد بسیار بالایی برخوردار بودند به عنوان مثال در بازرسی‌های ما یک منزلی مشاهده شد که ۳ دیوار آن در اثر زلزله فرو ریخته و یک دیوار که عکس دکتر احمدی‌نژاد بر آن نصب شده بود نریخته است. خود مردم با اعتقاد راسخ و محکم خود اذعان داشتند که رییس‌جمهور محبوب و دلسوز ما خدمات فراوانی برای مردم به‌ویژه روستاییان انجام داده و می‌دهد و اعتقاد آن‌ها بر این بود که لطف و نظر خداوند بوده که این دیوار فرو نریخته است".

برای روشن‌تر شدن این موضوع یعنی نقش خرافات و لمپنیسم در حاکمیت اسلامی و دلایل گسترش آن، ابتدا اشاراتی به موضوع خرافات و لمپنیسم و معانی آن‌ها خواهیم داشت؛ سپس به این موضوع در دوران حاکمیت اسلامی نگاهی انداخته و در نهایت دلایل گسترش آن در شرایط کنونی را بررسی می‌کنیم.

خرافات

در فرهنگ‌های لغات فارسی از خرافات (جمع خرافه) به معنای "سخنان پریشان و بیهوده که خوش آئیده باشد و موهومات" یاد شده (فرهنگ دهخدا) در فرهنگ معین خرافه به معنای "سخن بیهوده، افسانه، حدیث باطل یا اسطوره" آمده و در فرهنگ عمید خرافه "حدیث باطل، سخن بیهوده و باوه" معنا گردیده است.

شکل‌گیری خرافات تاریخی طولانی دارد و در یک روند تدریجی است که بزرگترین خرافه‌ی تاریخ که هم اکنون نیز انسان درگیر آن است یعنی مذهب پدیدار گردید. اگرچه در طول تاریخ آگاهی انسان‌ها از بسیاری امور تکامل یافت، اما خرافات باقی ماند و حتی در عرصه‌های متنوع‌تری در حیات اجتماعی انسان‌ها نمودار گردید. هر قدر که روابط اجتماعی گسترش یافت، هر قدر که این روابط پیچیده‌تر شد، و هر قدر که نیازها و مشکلات انسان متناسب با آن پیچیده‌تر گردیده و گسترش یافتند، دو راه برای انسان باقی ماند با آگاهی درست از آن رویدادها و یا روی آوری هر چه بیشتر به خرافات به دلیل عدم درک آن‌ها؛ و این گونه بود که مذهب به عنوان بزرگترین خرافه تاریخ شاخ و برگ یافت و در بسیاری از حیات فکری توده‌ها نقش بازی کرد و در این میان دولت‌ها نیز به دلیل منافعی که در عدم آگاهی توده‌ها داشتند، در ترویج آن بسیار کوشیدند.

قدرت جادویی پیامبران (از عسای موسا تا قدرت جادویی محمد در "احادیث شیعیه") و بهشت و جهنم دیگر تنها خرافات تاریخ نبودند، نذر و نیاز و اعتقاد به برآورد شدن آن‌ها خرافه را به عرصه‌ی زندگی روزمره‌ی مردم کشاند. توده‌هایی که از ناملاپیماهای اجتماعی و درک بسیاری از روابط پیچیده‌ی آن و تأثیرات اش بر حوزه‌ی خصوصی خود ناتوان بودند، دست به نذر و نیاز زدند و حتی گاه از آن فراتر رفته و به جادو و جنبل روی آوردند تا جایی که ادرار نوزاد و یا پسر بچه‌ی نابالغ را داروی درمان مشکلات خود یافتند. نذر "حضرت عباس" کردند تا او یار و یاور فرزندان گردد و فلان بلا

را از سر دور گرداند. اگر نوزادی مریض شد آن را به چشم شور فلانی و بهمانی نسبت دادند و از آمدن زن بیوه درکنار سفره‌ی عقد دخترشان جلوگیری کردند که "شوگون" ندارد و صدها خرافه‌ی دیگر. این گونه بوده و هست که اعتقاد به خرافه به جزیی از حافظه‌ی تاریخی مردم که در سنت‌ها و آداب و اعتقادات‌شان بازتاب می‌یافت، تبدیل گردید.

در طول تاریخ ایران، حکومت‌ها به اعتقادات خرافی دامن زدند و آن را حکومتی کرده و در نحوه‌ی دولت‌مداری داخل نمودند. در دوران صفویه که آغاز تسلط شیعه به عنوان دین رسمی در ایران است، گسترش خرافه به ویژه با گسترش فساد و ناتوانی پادشاهان صفوی اوج بیشتری یافت و سلطان حسین بارزترین نمونه‌ی آن بود. در دوران همین شاه است که صفویه به اوج انحطاط رسیده و از سوی دیگر جنایت و ظلم نیز با توسل به تفکرات دینی به حد اعلا‌ی خود رسید. در "رستم التواریخ" در این رابطه می‌خوانیم: "... در آن وقت شیعیان با ... مصنفات و مولفات علمای آن زمان چنان می‌دانستند که خون سنیان و مالشان و زنتان و فرزندان حلال است. ... خسرو خان و گرگین خان و اتباع و عمله جانش شروع نمودند به ایذا و آزار نمودن اهل سنت به مرتبه‌ای که از حد تحریر و تقریر بیرون است. یعنی زنان و دختران و پسران‌شان را به جور و تعدی‌گ... و اموالشان را به زور و شلتاق می‌برند و به جور جفا خون‌شان را می‌ریختند به ناحق، و پروا نمی‌کردند". در واقع همین تفکر فقهای شیعه است که در سال گذشته نیز به لمپن‌ها اجازه هر کاری را با تظاهرکنندگان داد.

در این میان حتا محمدرضا شاه نیز با پُر مدرن خود از ترویج خرافات بری نبود و همراه با آن ادامه‌ی حیات می‌داد. بیهوده نیست که او نیز مانند شاهان صفوی در ردای یک شیعه معتقد درآمده و به پابوس "رضا" امام هشتم شیعیان می‌رفت. اما در این میان رابطه‌ی حکومت اسلامی با خرافات بسیار عمیق‌تر از دوران پهلوی بوده و هست.

دیدن عکس خمینی در "ماه" - قبل از قیام ۵۷ - آغاز این جریان بود که تا امروز و در اشکال گوناگونی از جمله هاله‌ی نور بر گرد چهره‌ی کریمه احمدی‌نژاد در مجمع عمومی سازمان ملل و سخنان اخیر استانداران شارلاتان کرمان ادامه دارد. رژیم اسلامی هر بار و متناسب با شرایط از خرافات در راستای اهداف خود بهره‌برداری کرده است. اگر در سال ۵۷ با ارایه چهره‌ی قدیس از جلادی به نام خمینی از ناآگاهی و عقاید خرافاتی مردم در راستای مشروعیت بخشیدن به رهبری وی و کنار زدن سایرین بهره جست، در برابر گروه‌های مخالف سیاسی و خلق‌های تحت ستم پس از قیام ۵۷ به منظور گردآوری نیروی سرکوب و فرستادن‌شان به جنگ توده‌ها به شکلی دیگر از خرافات بهره برد. تاریخ، انشای مدرسه‌ی کودک کردستانی را از یاد نمی‌برد، وقتی او از پاسداری سخن به میان آورد که با بیرون آوردن کلیدی گفت: "این کلید بهشت است که خمینی به آن‌ها داده و اگر شهید شوند به بهشت می‌روند!"

در دوران جنگ نیز خرافات در تهییج و جمع‌آوری نیرو به ویژه از میان روستاییان ساده دل برای جبهه نقش موثری داشت و دستگاه‌های رسانه‌ی حکومت در این زمینه از چیزی فروگذار نبودند. دیدن امام

زمان با اسب سفید در جبهه توسط یکی از سربازان که نوید پیروزی ارتش اسلام را می‌داد تنها یک نمونه از این خرافات بود که آخوند خزعلی با افتخار این را در روزنامه‌های آن زمان اعلام کرد و گفت که اسم آن سرباز را هم نوشته و می‌خواهد به خمینی اسم او و ماجرای حضور امام زمان در جبهه‌ها را بگوید.

حکومت اسلامی به همان نسبت که از مذهب به‌مثابه‌ی خرافه‌ی بزرگ در تحکیم حاکمیت خود بهره می‌جست، به حواشی آن نیز دامن زد. عزاداری‌های ماه محرم یک نمونه از این روش‌ها بود که با برگزاری مراسم آن و دامن زدن به خرافات، با گریه و سروسینه کوبیدن پیام آن را همراه با نذر و نیازها به تمامی کوی و برزن‌ها رساند. بیهوده نبود که خمینی می‌گفت: "محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است".

اما حکومت اسلامی به هر میزان در منجلابی که خود به وجود آورده بیشتر فرو می‌رفت و برای رهایی از آن دست به سرکوب توده‌ها و ایجاد خفقان می‌زد به همان میزان و به موازات گسترش سرکوب و خفقان به خرافات نیز بیش از پیش پناه آورد. دولت نظامی - امنیتی احمدی‌نژاد که وظیفه‌ی سرکوب توده‌های ناراضی و جنبش‌های نوشکفته‌ی کارگری، زنان و غیره را عهده‌دار شده بود، همین هدف را در دستور کار خود قرار داده و از همان ابتدا خود را دولت "امام زمان" نامید. هر چند که اکنون و با گذشت چند سال و در حالی که "امام زمان" رضایت خود را از لیست وزرا از طریق چاه جمکران اعلام کرده بود!! دیگر هیچ کدام از آن‌ها وزیر دولت او نیستند!

بیهوده نیست که شعارهای پوپولیستی احمدی‌نژاد در بدو به قدرت رسیدن بیشترین نگاه را به اقشار سنتی جامعه داشت و همین سیاست است که در ادامه تلاش کرد تا با دامن زدن به خرافات مذهبی از این اقشار و به ویژه از واماندگان آن‌ها از چرخه‌ی تولید، سربازان "امام زمان" را برای سرکوب توده‌ها جذب و سازماندهی کند.

لمپنیسم

لمپنیسم بیش از هر چیز واژه‌ای است که معنا و مفهومی سیاسی را با خود بیک می‌کشد و از این رو نمی‌توان برای آن مترادفی ساده مانند جاهل، اوباش و نظایر آن را به کار برد. مارکس و انگلس اولین کسانی بودند که از واژه لوپن پرولتاریا (در آلمانی Lumpenproletariat) استفاده کردند. لمپن پرولتاریا از نگاه مارکس گروهی از افراد جامعه است که هیچ نقشی در پروسه‌ی تولید نداشته و از راه‌های غیرمعمول هم چون گدایی، کلاهبرداری، اوباشی، آدم‌کشی و نظایر آن امرار معاش می‌کند. این گروه اجتماعی در جوامع سرمایه‌داری عموماً نقشی منفی ایفا کرده و به عنوان آلت دست طبقه‌ی سرمایه‌دار علیه پرولتاریای انقلابی و مبارزات سوسیالیستی و دمکراتیک به کار گرفته می‌شوند. باندهای سیاه ترور در کشورهای مختلف آمریکای مرکزی و جنوبی از جمله این گروه‌ها هستند که با آدم‌کشی و ترور و جنایت امرار معاش می‌کرده و می‌کنند. افرادی که در باندهای مقتدر مواد مخدر در این کشورها به آدم‌کشی و جنایت مشغول‌اند نمونه‌ی دیگری از این گروه اجتماعی می‌باشند. آدمکش‌های شرکت بلک‌واتر که در کشور عراق جنایت‌های بسیار کردند و در ایران بسیجیان که به‌عنوان بازوی سرکوب رژیم علیه مبارزات دمکراتیک و

نقش خرافات و لمپنیسم ...

آزادی خواهانه مردم و نیز جنبش های اجتماعی به کار می روند نمونه های دیگری از این گروه اجتماعی یعنی لومپن پرولتاریا می باشند.

در تاریخ معاصر ایران نمونه های شاخصی از این گروه اجتماعی و نقشی که در تحولات سیاسی ایفا کردند، وجود دارد. شعبان جعفری معروف به شعبان بی مخ و طیب حاج رضایی از جمله آن ها در دوران حکومت پهلوی هستند. شعبان جعفری به عنوان یک چاقوکش حرفه ای که سال ها به دلیل قتل و دعوا و زورگیری در زندان بود، در جریان کودتای ۲۸ مرداد، در راس لمپن هایی قرار گرفت که به عنوان بازوی نیروی کودتا جهت ترساندن مردم و به خانه راندن شان عمل می کردند. جالب آن که طیب حاج رضایی که بعد از جریان ۱۵ خرداد ۴۲ دستگیر و در مهرماه همان سال اعدام شد، در این قضایا همراه شعبان جعفری بود. طیب حاج رضایی نیز سال ها به دلیل قتل و موارد دیگر در زندان و تبعید بسر برده بود. اما شعبان جعفری و طیب حاج رضایی نقاط مشترک دیگری نیز داشتند. وفاداری به کاشانی و اعتقادات مذهبی که بیش از هر چیز در راه انداختن تکیه و هیات در ماه محرم خود را نشان می داد. در واقع اعتقادات مذهبی در لمپن ها جدا از آن که در نادانی آن ها ریشه دارد تا حدودی نیز پاسخ گوی نیازهای روحی و روانی آن ها نیز می باشد. آن ها هم چنین زبان خاص خودشان را نیز دارند، زبانی که امروز از دهان احمدی نژاد واعوان و انصارش بیرون می آید و از رسانه های دولتی تبلیغ می گردد.

لمپن پرولتاریای سازمان دهی شده، نیروی سرکوب حاکمیت های فاشیستی و شبه فاشیستی در طول قرن بیستم بودند که در اقصا نقاط جهان جنایت های بسیاری را مرتکب شدند. انسان های مفلوک که در جامعه خود را تحقیر شده یافتند، اما به یکباره با چاکری درگاه قدرت خود را صاحب آن قدرت دیده (قدرت را خودی کرده) و در حفظ آن از انجام هیچ جنایتی ایبایی ندارند. امروز ما در کشورهای کم تر توسعه یافته و یا عقب افتاده سرمایه داری با این جریان بیشتر سروکار داریم. به عبارتی در کشورهای عقب افتاده زمینه ای شکل گیری نقش سیاسی لمپن پرولتاریا بسیار زیاد می باشد؛ نیرویی که به ویژه از سوی حاکمان و در راستای تحکیم قدرت شان به کار گرفته می شود و ایران امروزی نیز یکی از این کشورهاست.

در ایران لمپن پرولتاریا با روی آوری روستاییان به شهرها از دهه ی ۴۰ از کمیت بیشتری برخوردار شد و به همین دلیل فرهنگ لمپنی از جمله در سینما عرصه ی وسیعی برای خودنمایی یافت. بی کاره هایی که در اثر یک اتفاق به قهرمان تبدیل شده، ثروتمند شده و به وصال دختر محبوب خود می رسیدند. در آن روزگار "قیصر" کیمیایی تنها لمپنی بود که در نهایت و البته در اوج قهرمانی می میرد. بعد از حاکمیت اسلامی، گروهی از لمپن ها در سازمان های نظامی حاکمیت تحت عنوان سپاه و کمیته سازماندهی گردیدند که بیشترین نقش را نیز در همان سال ها در سرکوب توده ها و گروه های سیاسی ایفا کردند. حزب الله که از همان ابتدای به حکومت رسیدن خمینی شکل گرفت به واقع چیزی نبود جز همان ارتشی از لومپن ها که به مزدوری جمهوری اسلامی درآمده بودند و رهبرانی هم چون هادی غفاری داشتند.

اما به موازات رشد بحران و فروپاشی پایگاه توده ای حاکمیت، رژیم به این نیرو برای حفظ قدرت خود و استمرار جو خفقان و سرکوب نیاز بیشتری پیدا کرد. امروز و در حالی که رژیم در حادترین دوران های بحران خود بسر می برد و به معنای کامل هواداران خود را از دست داده، بیش از هر زمان دیگر به این نیرو نیاز پیدا کرده است؛ و در این راستا با ترویج خرافات نه تنها مزدوران خود را شارژ روحی می نماید بلکه از درون لومپن هایی که به ویژه از روستاها رانده شده اند به دنبال سرباز- مزدوران جدید می گردد.

در این شرایط نه تنها خرافات که فرهنگ لمپنی نیز که در عرصه های بسیاری به خرافات وابسته است، از همه جاسر بر آورده و یکه تازی می کند و رژیم نیز بی محابا به حمایت آن با استفاده از امکانات رسانه ای خود و ایجاد فضا دست می زند. مسعود ده نمکی نمونه ای شاخص آن است. فیلم های اخراجی ۱ و ۲ و سریال دارا و نادر چیزی نیست جز ترویج فرهنگ لمپنی و ایده های حکومت که با بازگاردن دست ده نمکی در بکار بردن ادبیات عوام پسند ادبیاتی که همواره خط ممنوعه برای سایر کارگردانان بوده است و شانتاژ خبری و رسانه ای در این رابطه، فیلم های مبتذل فوق را به پر فروش ترین فیلم های سینمایی ایران تبدیل نموده است. در این فیلم ها مشت لومپن در نهایت به خدمت اسلام درمی آیند و برای آن جانفشانی می کنند و البته جایزه آن را نیز می گیرند!! ده نمکی خود یکی از عوامل اصلی و سازمان گر حمله ی "حزب الله" بخوان لمپن پرولتاریای مزدور به دانشجویان در ۱۸ تیر سال ۷۸ در کوی دانشگاه تهران بود، و بیهوده نیست که در کارهای او لمپن پرولتاریا تحسین شده و در برابر برخی دیگر از گروه های اجتماعی و ملت های تحت ستم مورد تمسخر و تحقیر قرار می گیرند.

احمدی نژاد نه تنها سمبل خرافات که سمبل این فرهنگ نیز هست، از لباس پوشیدن و ادبازی های اش تا سخنان سخیف اش. در جریان همایش ایرانیان خارج از کشور او چه سخنانی را بر زبان راند: "می گه بابا اون ممه رو لولو دیگه برد" و یا "ابو بریز همون جا که میسوزه چرا آب رو جای دیگه می ریزی" و این تنها دو نمونه کوچک است. او بازها و بازها از این نوع کلمات و روش در سخنان خود بهره جسته است. او باید به این نیرو، به لومپن هایی که قدرت خود را مدیون آن هاست بگوید که او نیز مانند آن هاست، با خرافاتش و با سخنان سخیفش.

در یک کلام گسترش خرافات و فرهنگ لمپنی در حکومت اسلامی به دلیل ویژگی آن به عنوان یک حکومت مذهبی و شرایط مشخصی که این حکومت از دل آن بیرون آمد (شرایط انقلابی - حاکمیت ضد انقلابی)، از همان ابتدا از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده است. این جایگاه متناسب با گسترش بحران و فروریزی توهمات توده ها نسبت به حاکمیت از اهمیت بیشتری برخوردار گشت تا در نهایت در دولت احمدی نژاد به اوج خود رسید. بیهوده نیست که هر ساله دولت وی مبالغ باز هم بیشتری را صرف دستگاه هایی که این امور را عهده دار هستند می کند و به ویژه برای بسیجیان امکانات گسترده ای از نظر مالی، شغلی و تحصیلی در نظر گرفته است. خرافات و لمپنیسم مکمل ابزارهای سرکوب رژیم هستند و پرده برگرفتن از این لجنزار فرهنگی و فکری یکی از وظایف نیروهای انقلابی و دمکرات می باشد.

قصابخانه ی آدم کشی ...

باند های قاچاق مواد مخدر هر سال صدها تن انواع و اقسام مواد مخدر وارد ایران شود. این سران باند های قاچاق مواد مخدر که با مقامات دستگاه دولتی متحداً عمل می کنند، نه ردی از خود باقی می گذارند و نه هرگز دستگیر و محاکمه می شوند. آن ها از طریق عوامل خود، گروهی از میان همین مردم فقیر، بیکار و معتاد را برای حمل و نقل و توزیع مواد مخدر به کار می گیرند. همین ها هستند که دستگیر و به عنوان قاچاقچی اعدام می شوند. بنابراین نه دستگیری و نه اعدام آن ها کمترین تغییری در توزیع مواد مخدر و شبکه های آن ایجاد نمی کند. چرا که انبوهی از همان انسان های فقیر، بیکار، گرسنه و معتاد آماده اند که جای آن ها را پر کنند. لذا جمهوری اسلامی نه راه حلی بر معضل اعتیاد گسترده به مواد مخدر دارد و نه راهی برای مقابله با توزیع مواد مخدر.

راه حل مسئله، برافتادن فقر و بیکاری، برافتادن محدودیت های اجتماعی و سیاسی، برافتادن فساد دستگاه دولتی است. اما فساد در ذات دستگاه دولتی جمهوری اسلامی است، فقر، گرسنگی و بیکاری ذاتی نظام طبقاتی سرمایه داری حاکم و به ویژه سیاست های اقتصادی جمهوری اسلامی است. محدودیت های اجتماعی و سیاسی، از ارکان حاکمیت رژیم استبدادی مذهبی است. می ماند اعدام به عنوان راه حل جمهوری اسلامی که نتیجه اش را در طول دهه گذشته دیده ایم. جمهوری اسلامی برای هیچ یک از معضلات اجتماعی راه حل ندارد. بنابراین تعجب آور نیست که با گسترش روزافزون بحران های اجتماعی، مقامات قضایی و پلیسی رژیم اعلام کنند که از این پس برای برخی از "جرایم خشن کیفرخواست محاربه صادر خواهد شد" و رئیس آگاهی تهران بگوید که هم اکنون "برای برخی از متهمان جرایم خشن کیفرخواست محاربه صادر شده است".

ناگفته روشن است که این اعدام ها نیز همان قدر بی نتیجه خواهد بود، که اعدام های مرتبط با مواد مخدر. همین واقعیت آشکارتر از هر چیز دیگر نشان می دهد که ابعاد معضلات و بحران های اجتماعی به درجه ای رشد کرده و رژیم تا به آن حد خود را در حل آن ها ناتوان می بیند که به تنها وسیله ای که برایش باقی مانده است، اعدام متوسل گردد. گویا که اعدام می تواند یک آدم فقیر، گرسنه، بیکار، معتاد، ناگاه را بترساند و از "جرایم خشن" بازدارد.

جمهوری اسلامی در تمام عرصه ها ناتوانی، شکست و بن بست خود را نشان می دهد. جامعه با بحران های جدی و همه جانبه روبروست. جمهوری اسلامی توان مقابله و حتا کنترل این بحران ها را ندارد. بن بست به درجه ای است که هیچ راهی جز تشدید اختناق و سرکوب، افزایش کشتار و اعدام در برابر خود نمی بیند. اعدام های وحشیانه رژیم، نه فقط راه حلی بر هیچ یک از بحران های موجود نیست، بلکه این بحران ها به درجه ای رشد کرده اند که اعدام ها دیگر حتا خاصیت مرعوب کننده خود را نیز برای رژیم از دست داده اند. اقداماتی وحشیانه تر از اعدام های چند روز اخیر هم نمی تواند جمهوری اسلامی را از بن بست که در آن گرفتار شده است، نجات دهد.

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در تاریخ ۲۸ آذر ۸۹ سازمان اطلاعیه ای تحت عنوان "علیه رژیم و سیاست گران سازی آن، به اعتراض و مبارزه یکپارچه برخیزیم!" صادر نمود.

در این اطلاعیه که مردم مبارز و زحمتکش ایران مورد خطاب قرار گرفته اند، بعد از اشاره به سخنان احمدی نژاد پیرامون اجرای رسمی قانون به اصطلاح هدفمندسازی یارانه ها از روز ۲۸ آذر، عوام فریبی ها و دروغبافی های وی در مورد افزایش پله کانی قیمت ها و بهبود وضعیت اقتصادی مردم، گفته شده است:

"به دنبال اعلام این موضوع، از نیمه شب گذشته، نیروهای انتظامی و پلیسی اندک اندک در نقاط مهمی از شهر تهران مستقر شدند. در حال حاضر نیز از ترس و اکنش مردم نسبت به این شوک تکان دهنده، مجموعه ای از نیروهای انتظامی و پلیسی و یگانهای ضد شورش، در برخی از میادین این شهر، در برابر بانکها، فروشگاه های بزرگ، پمپ بنزین ها و در برابر برخی از نانوایی ها و در بسیاری از ایستگاه های مترو مستقر شده و هرگونه ترددی را نیز زیر نظر دارند.

با قطعیت یافتن اجرای قانون حذف یارانه ها، از صبح امروز قیمت برق، گاز، بنزین، گازوئیل و سایر حامل های انرژی، از ۳ تا ۱۰ برابر افزایش یافته است... با اجرایی شدن این قانون و افزایش بهای آب و سوخت، بدیهیست افزایش قیمتها به سرعت به سایر کالاها و خدمات نیز تسری یافته و قدرت خرید مردم نیز چندین برابر تنزل میکند و تا همین لحظه نیز کرایه حمل و نقل به ۲ تا ۳ برابر افزایش یافته است.

روند افزایش شدید قیمت ها مستقل از ادعاهای دولت ادامه خواهد یافت. اکثریت توده های مردم زحمتکش دیگر قادر نخواهند شد ضروری ترین نیازهای زندگی و ادامه حیات را حاداندازه ی حداقل آن نیز تأمین کنند و لاجرم به فقر و فلاکت و گرسنگی افزون تر و وحشتناک تر وسیله روزی و تباهی بیشتری سوق داده می شوند.

مردم مبارز و زحمتکش ایران!

رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، ظلم و ستم و فشار اقتصادی را به حد نهائی رسانده است. اجرای قانون حذف یارانه ها نیز جز تشدید فشارهای اقتصادی و معیشتی، جز بد بختی و خانه خرابی بیشتر و جز فقر و گرسنگی افزون تر، ثمر دیگری برای شما ندارد. در برابر این فشارها و در برابر سیاست گران سازی کالاها به هر شکلی که میتوانید دست به مقاومت و اعتراض بزنید و مبارزیم حاکم به مبارزه برخیزید."

در پایان، اطلاعیه تشدید فشارهای اقتصادی و معیشتی دولت بردوش مردم زحمتکش را قویاً محکوم نموده و از همه مردم زحمتکش و مبارز ایران را به مقاومت در برابر اجرای این قانون و تشدید مبارزه برای سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی فراخوانده است.

"معدن زغال سنگ هجدک کرمان بار دیگر چهار قربانی گرفت" عنوان اطلاعیه دیگریست که در ۲۴ آذر ۸۹ انتشار یافت.

در این اطلاعیه نیز ضمن اشاره به ریزش دیواره ی معدن زغال سنگ هجدک در شهرستان راور واقع در استان کرمان، و مدفون شدن چهار کارگر معدن گفته می شود "این نخستین بار نیست که معدن زغال سنگ هجدک راور کرمان، کارگران را در اعماق زمین به کام مرگ می کشد و معدنچیان زحمتکش به دلیل غیر استاندارد بودن محیط کار و نبود وسایل ایمنی و حفاظتی، جان خود را از دست می دهند. در آذرماه سال گذشته نیز چهار کارگر دیگر همین معدن در اثر گاز گرفتگی ناشی از عدم رعایت اصول ایمنی در این معدن، جان خود را از دست دادند. در فروردین سال گذشته نیز، انفجار گاز متان در معدن "باب نیز و"، واقع در سی کیلو متری شهرستان زرنند کرمان، دست کم جان ۱۸ نفر را گرفت و گروه دیگری را نیز مجروح ساخت.

کارگران معدن زغال سنگ استان کرمان طی دو سال اخیر بارها شاهد بروز چنین سوانحی دلخراش بوده اند و طی این مدت بیش از ۳۰ تن از معدنچیان جان خود را در این حوادث دردناک از دست داده اند. شرایط بسیار نامساعد کاری، نبود وسایل حفاظتی و امنیتی و عدم رعایت استاندارد های بین المللی در مورد استخراج و کار در معدن، معادن ایران و از جمله معدن زغال سنگ استان کرمان را به قتل گاه کارگران تبدیل نموده است. سرمایه داران که با صرف مبالغ اندکی از سودهای کلان خود، می توانند وسایل ایمنی، بهداشتی و حفاظتی را تهیه کنند و جلو این سوانح را بگیرند یا لاقط امکان بروز آن را کاهش دهند، تنها به دلیل آزمندی و ولع سود جوئی از این کار طفره می روند. طبقه سرمایه دار ایران و دولت این طبقه، برای صرفه جویی در هزینه ها، در واقع از جان کارگران مایه می گذارند و به بهای کشتار کارگران، بر سود های خود می افزایند.

سازمان در پایان اطلاعیه، سرمایه داران، رژیم جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری حاکم بر ایران را، عامل مستقیم مرگ کارگران دانسته و ضمن ابراز تأسف از کشته شدن کارگران، با خانواده آن ها اعلام همدردی نموده است.

کمپنه خارج کشور سازمان نیز در تاریخ ۲۵ دسامبر ۲۰۱۰ (۴ دی ماه ۱۳۸۹) اطلاعیه ای با عنوان "ضرورت گسترش مبارزات متحد برای اعتراض به احکام اعدام در ایران" صادر نمود.

در این اطلاعیه ضمن اشاره به صدور حکم اعدام برای حبیب الله لطیفی دانشجوی کرد که در سال ۱۳۸۶ و در جریان اعتراضات مردم در مناطق کردنشین دستگیر شد چنین گفته شده است.

"علاوه بر خطر عاجلی که جان این دانشجوی کرد را تهدید می کند، زندانیان بسیاری در شهرهای مختلف ایران با خطر مشابهی مواجه اند. جمهوری اسلامی در سه دهه گذشته هر گاه با نارضایتی ها و اعتراضات توده ای مواجه شده است، با شدت و سرعت بیشتری به سرکوب و اعدام مخالفین پرداخته است. طی ماه های گذشته نیز که از یکسو نارضایتی در جامعه افزایش یافته و از سوی دیگر جنگ قدرت در میان قدرتمندان در گرفته، بر شمار اعدام مخالفین کلیت جمهوری اسلامی افزوده گشته است."

سپس در ادامه اطلاعیه خطاب به مردم آزادیخواه، فعالین و هواداران سازمان، چنین آمده است.

"با اعتراض متحد و یکپارچه به این احکام ضد انسانی و با خواست آزادی کلیه زندانیان سیاسی، افکار عمومی جهان را از جنایات بی وقفه ای که در ایران می گذرد، مطلع کنید و از سازمان های بین المللی و مدافع حقوق بشر بخواهید که به این احکام اعتراض کنند."

معادنچیان کرمان و سوانح کار در ایران

پور ۲۸ ساله و طیب و لیان و مسلم نجفی و حسین یزدی زاده که هر سه فقط ۲۵ سال سن داشتند، نام چهار معدنچی ست که روز ۲۳ آذر ۱۳۸۹ در پی ریزش این معدن جان خود را از دست دادند. فردی به نام مهندس ترابیان که از سوی بخش فارسی رادیو آلمان کارشناس نظام مهندسی استان کرمان معرفی شد در باره تجهیزات ایمنی این معدن گفت: "این معدن قاب آهن و همه موارد امنیتی مورد نیاز را هم داشته، چون یکی از قدیمی ترین معدن های فعال استان کرمان بوده است. این معدن سال ۱۳۵۳ بهره برداری شده و آغاز به کار کرده بود. یعنی از معدن های تازه اکتشاف هم نبوده است. جزو معدنی بوده که در قدیم روس ها آن را اکتشاف کرده بودند. تجهیزات آن هم مربوط به همان زمان بوده است، اما ظاهراً تجهیزات ایمنی طاققت نیاورده و باعث ریزش معدن و کشته شدن چهار نفر شده است." بنابراین بر اساس گفته های این به اصطلاح کارشناس، تجهیزات ایمنی معدن اشکیلی نزدیک به چهل سال قدمت دارند! با فرض این که این تجهیزات جزو به روزترین ها در چهل سال پیش بوده اند، می توان نتیجه گرفت که آن ها اکنون در اثر استهلاک و کهنگی دیگر کارایی نداشته و ندارند. مسئله ی نبود ابتدائی ترین تجهیزات و امکانات ایمنی محیط کار به ویژه در معدن کرمان دیگر چنان روشن و مبرهن است که حتی مسئولان رژیم هم نمی توانند منکرش شوند. در همین راستا غلام رضا کریمی که نماینده کرمان در مجلس شورای اسلامی ست به خبرگزاری مهر گفت: "بروز این حادثه نشانگر این است که به بخش ایمنی در معدن به خوبی توجه نمی شود." وی افزود: "تصور می کنم در معدن حداقل در بخش ایمنی باید آرامش بیش تری برای کارگران ایجاد کرد و با استفاده از ابزار مدرن این وضعیت را بهبود بخشید." ابزار مدرن بخشی از سودی را که کارگران می آفرینند صرف آن ها کنند که البته چنین نمی کنند. در این زمینه حتی تارنمای بیمه ایران در مطلبی با عنوان "بررسی سوانح معدنی در کشور" نوشت: "برآورد شده است که در ایران سالانه حدود ۵۰ معدن کار به دلیل وقوع حوادث معدن کاری جان خود را از دست می دهند." این تارنما کوشید که ماهیت پرخاطر کار در معدن را برجسته کند و افزود: "... حادثه و مرگ و میر به جزو جدائی ناپذیر حرفه معدن کاری تبدیل شده است." با این حال در ادامه مطلب تارنمای بیمه ایران می خوانیم: "شواهد نشان می دهد که در بسیاری از حوادث معدن کاری، این کارفرمایان هستند که با سهل انگاری و حتی بعضاً از روی عمد و به منظور کاهش هزینه های خود تأمین ایمنی نیروهای کار خود را نادیده می گیرند." به عبارت دیگر سرمایه داران برای افزایش سود خود حاضر نیستند بخشی از آن را هزینه ی ایمنی محیط کار کنند و این چنین در معدن ایران

و به ویژه معدن زغال سنگ کرمان کارگران زنده به گور می شوند. بنابراین جای بسی بیشرمی ست هنگامی که مدیر کل کار و امور اجتماعی استان کرمان در پی مرگ ۴ کارگر معدن اشکیلی به خبرگزاری مهر می گوید: "دلیل اصلی بروز سوانح عدم رعایت نکات ایمنی است. کارگران باید در راستای رعایت نکات ایمنی دقت بیش تری انجام دهند." البته واگذاری معدن به بخش خصوصی مزید بر علت شده است. در این زمینه نیز روزنامه کار و کارگر در مطلبی که روز ۲۷ آذر منتشر کرد چنین نوشت: "گفتنی است معدن زغال سنگ استان کرمان طی دو سال گذشته و پس از واگذاری به بخش خصوصی، بارها شاهد بروز سوانح دلخراش بوده، به طوری که در مهم ترین حادثه سال گذشته و در پی وقوع انفجار در معدن باب نیزو بیش از ۱۲ نفر کشته و ۲۰ نفر مجروح شدند. به گفته کارشناسان، مهم ترین دلیل بروز سوانح در این معدن استفاده نکردن از امکانات به روز دنیا برای استخراج و رعایت نکردن نکات ایمنی است." این روزنامه در ادامه افزود: "با وجودی که مسئولان وزارت صنایع و معدن بارها مدعی افزایش ایمنی در معدن کشور شده اند، اما بروز سوانحی از این دست نشان می دهد که استانداردهای ایمنی در معدن ایران هنوز فاصله زیادی با استانداردهای جهانی دارد."

موضوع دیگری که در حادثه ی ریزش معدن اشکیلی در هجکد نظر ها را به ویژه با توجه به نجات معدنچیان شیلیایی چند ماه پیش از آن جلب کرد، همانا عدم اختصاص نیروی امداد کافی و به ویژه مجهز بود. مسئولان گوناگون پیش از آن که تمام امکانات را برای نجات احتمالی معدنچیان بسیج نمایند، اعلام کردند که آنان جان باخته اند و کاری نمی توان کرد. مهدی قویدل، دادستان عمومی و انقلاب اسلامی راور به ایرنا گفت: "امکانات و نیروی متخصص مورد نیاز در محل حاضر هستند اما شرایط به گونه ای ست که نمی شود کاری انجام داد." وی برای توجیه این بی عملی تنها به این بسنده کرد که بگوید: "با توجه به این که به گفته برخی افراد در روزهای گذشته صداهایی از داخل معدن شنیده می شده و اکنون این صداها قطع شده، احتمال جان باختن کارگران گرفتار افزایش یافته است." غلامرضا کریمی، نماینده کرمان در مجلس شورای اسلامی برای القای این که کاری نمی توان کرد به خبرگزاری مهر گفت: "این واقعه بسیار استثنایی ست زیرا زغال اصولاً به صورت سنگ به همراه مواد دیگر از معدن برداشت می شود اما قسمتی از معدن که ریزش کرده است شامل پودر زغال است که تاکنون چنین موردی سابقه نداشته است." البته هیچ یک از رسانه های جمهوری اسلامی در پی یافتن این مهم نبودند که بگویند تقریباً در چه لحظه ای معدن ریزش کرده است. این نکته از آن جهت حائز اهمیت است که نخستین ساعات مهم ترین لحظات برای امداد رسانی هستند و احتمال این که کارگران پیش از مدفون شدن، مجبوس شده بودند فراوان است. در حوادث ریزش دیوار همچون زلزله، گاهی امدادگران روزها بعد افرادی را از زیر آوار زنده بیرون می کشند، اما در ریزش معدن اشکیلی ترجیح دادند هر چه سریع تر بگویند که

کارگران در همان نخستین ساعات مدفون شدند و راهی برای نجات شان نبود. کارگران و معدنچیان ایران به علت حرص و آز کارفرمایان و سرمایه داران گاهی از داشتن ابتدائی ترین وسایل ایمنی محیط کار محروم اند و محل کار آنان به قتل گاهشان تبدیل شده است. تفاوت زیادی هم بین کارفرمای دولتی یا خصوصی نیست. اما فاجعه بارتر این که حتی امداد رسانی در جمهوری اسلامی بی معنا شده است. در رابطه با امداد رسانی به معدنچیان اشکیلی کرمان، روزنامه خراسان به نقل از دبیر اجرایی خانه کارگر کرمان مطلب مهمی را منتشر نمود. این روزنامه شش روز پس از ریزش معدن اشکیلی به نقل از عباس کاربخش نوشت: "مشاوران اوکراینی معدن، پیشنهادهایی را در ارتباط با عملیات نجات مطرح کرده اند، ولی گفته می شود به دلیل نبود تجهیزات، امکان اجرای آن وجود ندارد." وی همچنین افزود: "به دلیل خارج نشدن زغال های استخراج شده و انباشت آن ها در داخل معدن احتمال دارد عملیات نجات با وقوع حادثه آتش سوزی یا ریزش دوباره متوقف شود." این مسئله که رژیم جمهوری اسلامی تجهیزات کافی و به روز را در اختیار امداد رسانی نمی گذارد، جز یک لکه ی ننگ دیگر بر پیشانی اش نیست. اگر اظهارات عباس کاربخش درست باشد دقیقاً به علت عدم امداد رسانی به موقع، احتمالاً کارگران ساعت ها زنده مانده بودند و سپس در پی آتش سوزی و ریزش دوباره جان خود را از دست دادند. در جمهوری اسلامی هر گونه نهاد و سازمان مستقل از دولت ممنوع است و فعالان و دست اندرکاران آن ها را دستگیر، حبس، شکنجه و حتی اعدام می کنند. به همین جهت آمار و ارقامی که در رابطه با سوانح کار منتشر می شوند همگی دولتی هستند و نمی توان به آن ها کاملاً اعتماد کرد، اما همین آمار و ارقام نشان می دهند که سوانح کاری در ایران هر سال پرشمارتر می گردند در حالی که ابزار کار و وسایل ایمنی امروزی با ابزار و وسایل چند دهه پیش تفاوت های فراوانی کرده اند و قاعدتاً می بایستی مرگ و میر در حین کار کم تر از گذشته باشد. بر اساس آمار سازمان پزشکی قانونی ایران در سال ۱۳۸۴ تعداد کارگرانی که در پی سوانح کار جان خود را از دست داده اند ۶۹۷ بوده است که این تعداد نسبت به دو سال پیش از آن ۳۴٪ افزایش داشته است. محمد اصابتی، مدیر کل بازرسی کار وزارت کار و امور اجتماعی روز ۱۵ تیر ۱۳۸۹ در همایش حفاظت و ایمنی کارگاه های ساختمانی گفت: "در سال گذشته ۱۱۷۰۰ حادثه در حین کار در کشور رخ داده است." وی افزود: "سی تا سی و پنج درصد حوادثی که در کشور رخ می دهد در بخش ساختمان رخ می دهد که ۱۴٪ حوادث منجر به فوت می شود در حالی که میزان کشته در حوادث غیر ساختمانی ۹٪ است." آماري که این فرد ارائه می دهد با ارقامی که دیگر مسئولان جمهوری اسلامی ارائه می دهند فاصله فراوانی دارد، چرا که بر اساس گفته های آنان هر سال نزدیک به سی هزار سانحه کاری در ایران رخ می دهند. سازمان تأمین اجتماعی گزارش داد که

معدنچیان کرمان و سوانح کار در ایران

مردم کارگر و زحمتکش و فاجعه‌ای که نسخه آن را سرمایه بین‌المللی پیچیده است

در سال ۱۳۸۶ تعداد کارگرانی که دچار سانحه کار شدند برابر با ۲۴۰۷۵ نفر بوده است که نسبت به سال پیش از آن ۱۰۰۰ نفر بیش تر بوده است. کارگران ساختمانی، کارگران صنعت نفت، ذوب آهن، کشت و صنعت، تراکتور سازی و ماشین سازی جزو بخش های بسیار "آسیب پذیر" هستند. سواى سوانح کار که منجر به مرگ کارگران می شود، تعداد نامعلومی از کارگران در اثر جراحات وارده در سوانح کاری معلول و از کار افتاده می شوند. کارگرانی که در بخش های شیمیایی کار می کنند در اثر نداشتن وسایل کافی ایمنی دچار بیماری های وحشتناک پوستی، ریوی و قلبی می شوند و در سنین پایین جان خود را در اثر بیماری از دست می دهند.

هر چند جمهوری اسلامی به قانون کار خود در زمینه ی سوانح کاری مباحثات می کند و هر چند برخی از مقاله نامه های سازمان بین المللی کار را امضاء نموده است، اما همگان به خوبی بر این امر واقفند که میان قانون موجود یا مقاله نامه ی امضاء شده و اجرای آن گاه فاصله بس طولانی ست. اجرای قوانین موجود و دفاع از حقوق کارگران چه در حین کار و چه به ویژه در حین سانحه کاری و پس از آن محتاج ایجاد تشکلات کارگری مستقل است، اما جمهوری اسلامی این تشکلات را نیز بر نمی تابد و هر گاه تشکلی مستقل به وجود آمده است، دستگاه های امنیتی جمهوری اسلامی به جان فعالان آن ها افتاده اند و به آزار و اذیتشان پرداخته اند. رضا شهابی عضو سندیکای کارگران شرکت واحد و حومه یکی از این کارگران است که زندانی و شکنجه شد. همو بود که در اردیبهشت ۱۳۸۸ در رابطه با سوانح کاری به بی بی سی گفت: "رانندگان ناویگان اتوبوسرانی از جمله افرادی هستند که با مشکلات بهداشتی و ایمنی مختلفی مواجه اند، از عمده ترین مشکلات آن ها آلودگی تعمیرگاه های اتوبوس، محل نگهداری اتوبوس هاست... دو منطقه ۹ و ۱۰ اتوبوسرانی پیش تر محل دفن زباله های بیمارستانی در تهران بوده است که بسیاری از رانندگان به دلیل رفت و آمد در این محوطه دچار مشکلات پوستی شده اند." رضا شهابی در پایان افزود: "در شرکت واحد به هیچ عنوان ایمنی و بهداشت کار رعایت نمی شود."

چهار کارگر معدنچی کرمان قربانی طمع سوداندوزی بیش از حد سرمایه داران شدند، جمهوری اسلامی که خود کارفرمای بزرگی ست با خصوصی کردن معادن دست صاحبان آن را برای کشتار کارگران در حین کار بازتر کرده است. معدنچیان کرمان مانند دیگر کارگران ایران چاره ای به جز تشکل و مبارزه با وضعیت موجود ندارند. مبارزه و تشکل و اتحاد کارگران برای دفاع از حقوق خود تنها راه و چاره ی آنان است.

خانوار در یک ماه می شود:

۳۶ هزار تومان = $(۸ \times ۳۰ \times ۱۵۰)$. قیمت نان سنگک پس از حذف سوبسید ها شد ۴۰۰ تومان و بر این پایه هزینه نان این خانواده در یک ماه می شود:

۹۶ هزار تومان = $(۸ \times ۳۰ \times ۴۰۰)$. بنابراین یک خانوار ۴ نفره تنها بابت تهیه نان باید ۶۰ هزار تومان (۳۶ - ۹۶) بیشتر بپردازد. دولت احمدی نژاد بر سر مردم منت می گذارد که گویا به هر نفر ۴ هزار تومان و یک خانوار ۴ نفره ۱۶ هزار تومان در ماه بابت نان، یارانه نقدی می دهد! این در حالی ست که در واقع دولت ۶۰ هزار تومان از این خانوار می گیرد و ۱۶ هزار تومان آن را به آن ها پس می دهد و ۴۴ هزار تومان بقیه را هم به جیب می زند! بسیار خوب، این اگر شیادی و کلابرداری نیست، پس چیست؟ امروز که دولت در آغاز اجرای این طرح است، بخش کوچکی از آنچه که از مردم می گیرد را به آن ها پس می دهد اما فردا همینکه احساس کرد خطری آن را تهدید نمی کند و بر اوضاع مسلط است، تمام آن را یکجا می بلعد!

شیادی و کلابرداری دولت تنها به مساله نان و یارانه آن خلاصه نمی شود. کل داستان یارانه های نقدی به همین شکل است یعنی دولت بسیار بیشتر از آنچه چیزی که تحت عنوان یارانه نقدی به مردم می پردازد، مستقل از آن که این پرداخت ها تا چه مدت زمانی دوام داشته باشد، از مردم می گیرد. نیازی به توضیح این مساله نیست که کوشش ها و ترندهای دولت احمدی نژاد چه از نوع اعمال سرکوب عریان تر و گسترش خفقان بیشتر در جامعه، چه توسل به عوام فریبی، دروغ بافی و وعده های توخالی، و چه ملاحظظات اجباری آن در حزم و احتیاطی که برای اجرای قانون حذف سوبسیدها در پیش گرفته است، هیچکدام نمی توانند تأثیرات بلند مدتی بر اصل قضیه و عواقب آن داشته باشند. توده های مردم زحمتکش ایران، تا هم اکنون هم اثرات فاجعه ای را که در حال انجام است با گوشت و پوست خود لمس کرده اند و به سرعت به تمام ابعاد هولناک آن به طور ملموس تری پی می برند.

در زمینه صنعت و کشاورزی نیز حتا چنانچه دولت به وعده های خود عمل کند و نیمی از سوخت مصرفی را در اختیار این بخش ها قرار دهد، باز هم مساله تأمین سوخت به قیمت چند برابر قیمت های پیشین و گازوئیل ۹ و ۲۱ برابر قیمت های قبلی، به معضلی برای این بخش ها تبدیل می شود و در هر صورت از دو حال خارج نیست، یا با تهیه سوخت گران تر، تولید در این واحدها و بخش ها ادامه پیدا می کند که لاجرم هزینه تولیدات آن ها نیز افزایش یافته و در نتیجه، این تولیدات با قیمت های بالاتری وارد بازار می شوند که زیان آن متوجه مصرف کننده و مردم کارگر و زحمتکش می شود، یا تولید در این بخش ها و واحدها به کلی می خوابد، رکود عمیق تر می شود که نتیجه مستقیم آن اخراج و بیکاری گسترده تر کارگران است.

باید گفت که با حذف سوبسیدها، تا همین لحظه نیز برخی از پروژه ها و واحدهای صنعتی و کشاورزی به حالت تعلیق درآمده و یا با مشکلات جدی روبرو شده اند. از آنجائیکه سوخت، به ویژه گازوئیل علاوه بر صنعت و بخش کشاورزی، نقش مهمی نیز در حمل و نقل و مبادلات جاده ای و کارخانه ای ایفا می کند، افزایش قیمت آن علاوه بر تأثیرات منفی بر بخش صنعت و کشاورزی، بسیاری از شرکت های حمل و نقل را نیز دچار بحران ساخته و در همین رابطه اعتراضاتی را نیز در چندین شهر و برخی از بنادر جنوب ایران در پی داشته است.

اجرای قانون حذف سوبسید ها، جزئی از سیاست های اقتصادی نئولیبرال و فاجعه ای است که نسخه آن از سوی نهادهای مالی بین المللی، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول پیچیده شده است. تردیدی در این مساله وجود ندارد که مردم کارگر و زحمتکش ایران مخالف اجرای این سیاست فاجعه بار و مخالف حذف سوبسیدها هستند و برای دفاع از حق حیات و زندگی و برای مقابله با این فاجعه، با دولت اسلامی درگیر می شوند و علیه رژیم حاکم و دولت مجری چنین سیاستی به مبارزه بر می خیزند.

رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

معادنچیان کرمان و سوانح کار در ایران

از یکشنبه ۳۰ فروردین ۱۳۸۸ تا سه شنبه ۲۳ آذر ۱۳۸۹ روزهای بیشماری سپری نشدند، اما همین ماه ها و روزها که گذشتند می توانستند برای ایجاد حداقل هایی جهت ایمنی بیش تر محل کار، آن هم جایی که خطر نشت گاز متان یا ریزش دیواره ها بیش از هر مکان دیگری ست، کافی باشند. اما روزها و ماه های دیگری خواهند گذشت و باز هم مانند ۳۰ فروردین ۱۳۸۸ از معدن باب نیزو (زرند کرمان) یا گوشه ی دیگری خبر خواهد رسید که ۱۲ کارگر در پی انفجار گاز متان کشته شدند. روزها و ماه های دیگری خواهند گذشت و باز هم مانند ۲۳ آذر ۱۳۸۹ از معدن اشکیلی واقع در هجدک (راور کرمان) یا گوشه ی دیگری خبر خواهد رسید که ۴ کارگر در پی ریزش در ژرفای ۶۰۰ متری زنده به گور شدند. مگر در همان باب نیزو در سال ۱۳۸۴ انفجار دیگری رخ نداد و ۹ کارگر

جان نباختند؟ مگر از ابتدای سال جاری تاکنون بیش از ۲۰ کارگر در معادن مختلف زغال سنگ کرمان کشته نشده اند؟ مگر هر بار مسئولان گوناگون سخن از تحقیق و تفحص در مورد حادثه نگفتند؟ مگر هر بار نگفتند که به بازماندگان قربانیان کار خسارت پرداخت خواهد شد؟ نتیجه تحقیق انفجار باب نیزو کجا منتشر شد؟ بین دو انفجار باب نیزو از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ چهار سال سپری شدند تا دبیر اجرایی خانه کارگر استان کرمان لب بگشاید و به ایسنا بگوید: "به بازماندگان کشته شدگان سال ۱۳۸۴ معدن زرند هنوز دیه داده نشده است." واژه های "حادثه" یا "ساحه" احتمالی و خود به خودی بودن را در معنا می رسانند، اما مرگ کارگران و به ویژه معدنچیان به چنان روزمرگی رسیده است که استفاده از این کلمات را با دشواری روبه رو کرده است. عباس کاربخش، دبیر اجرایی خانه کارگر کرمان می گوید که فقط در ۱۲ معدن فعال کرمان هر ماه یک کارگر کشته می شود و هر روز یک نفر مجروح. معدن اشکیلی در بخش هجدک از توابع شهرستان راور در استان کرمان قرار دارد. حسین گریکی

در صفحه ۸

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را به یکی از آدرس های زیر ارسال نمایند.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://96.0.49.9/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره های پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا 0031649953423

در ایران- تهران 00982184693922

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 588 January 2011



برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه ها هر روز از ساعت ۳۰ / ۸ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

قابل توجه خوانندگان نشریه کار و شنوندگان رادیو دمکراسی شورایی

مشخصات پخش ماهواره ای برنامه های رادیو دمکراسی شورایی

از اول ژانویه ۲۰۱۱ برابر با ۱۱ دی ۱۳۸۹ تغییر نموده است.

مشخصات کانال جدید به شرح زیر می باشد.

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن	۱۳ درجه شرقی
Transponder	۱۵۷
فرکانس پخش:	۱۱۶۴۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	افقی
FEC	۳ / ۴
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره ای برنامه های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای دمکراسی شورایی:
۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی